

تاریخ و سرگذشت معارف بشری و دستاوردهای آن، حکایت از تطور، تکامل و بالندگی تدریجی همه شاخه های علوم دارد.

حوزه های علوم دینی، در شکل دارالعلم، نظامیه، مدرسه و دانشگاه، همواره، پایگاهی برای رشد علوم و دانشهای دین بود و چونان مادری هوشمند و مهربان فرزانه‌گانی سرآمد و برجسته در دامن پربرکت خود پروراند و از این رهگذر، تشنگان دانش و شریعت را در طول تاریخ، از چشمه سار نیرومند معارف دین سیراب کرد.

هر یک از دورانه‌های گذشته حوزه را که می‌نگریم، می‌بینیم دانش فلسفه و کلام، کم و بیش، در عرصه اصلی تفکر و تحقیق بوده و پیوسته خردورزانِ حوزوی در پرتو دستاوردهای آن، باورهای دینی را پاس داشته‌اند. هوشمندانه رخنه‌ها و شبهه‌ها را شناختند و بی‌درنگ به اصلاح و دفع آنها پرداختند. اینان، با این عمل، هم رسالت و تعهد دینی و وظیفه کلامی خود را به انجام می‌رساندند و هم این دو دانش را، در کنار سایر علوم، همگام با تفکر و اندیشه‌های عصر خویش، به جلو آوردند.

اما در سده‌های اخیر، دو عامل سبب شد که عرصه تفکر و تحقیق همسو با دانشها و بینشهای موجود به پیش نیایند و در نتیجه واپس بمانند و نارسایی یابند این دو عامل عبارتند از:

1. روی آوری بیش از اندازه به دانش فقه: این روی آوری عرصه را بر سایر معارف و علوم حوزوی، از جمله فلسفه و کلام، تنگ کرد و چنین پنداشته شد که حکم شناسی فقیهانه، همه وظایفی است که حوزه علوم دینی عهده دار آنهاست؛ از این روی، تمامی اصالتها و ارزشهای علمی و عملی به فقه پژوهی اختصاص یافت. فقه و فقیهان، همچنان قدر دیدند و بر صدر نشستند و دیگر دانشها به کلی از چشم افتادند و گاه، مورد طعن واقع شدند. در این میان، دانش فلسفه و کلام بیش از همه بی‌مهری دید و مهجور ماند.

2. تحولات مغرب زمین: در قرون اخیر، تحول فلسفی و علمی و رشد سریع دانش و تکنیک، سبب گردید مسائل جدید بسیاری در دنیای تفکر و زیست انسانها پدید آید. این دگرسانیه‌ها، ابتدا، عرصه‌ها و شیوه‌های محدود و سنتی تفکر و زندگی را، در جامعه‌های غربی، به سرعت دگرگون ساخت و افقهای تازه‌ای فراروی آنها گشود، سپس موج نیرومند آن، تمامی کشورها را یکی پس از دیگری فرا گرفت و به تدریج در سطح گسترده‌ای از جوامع دنیا، آثار آن پدیدار گشت.

این تحولات عمده و گسترده، در حالی شکل گرفت که حوزه‌های علوم دینی، نوعاً، از آنها بی‌اطلاع و یا کم‌اطلاع بودند. افکار و دیدگاههای جدید علمی و فلسفی، که رشد و تحول علم کلام بر آنها مبتنی بود، به درون حوزه راه نیافت و حوزویان در فضای بسته حوزه از درونمایه‌های رشد این علم به دور ماندند.

البته این دوری و کم‌اطلاعی از افکار و مسائل جدید، به نوبه خود، معلول وجود بازدارنده‌هایی بود که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

1. دریافت عمومی حوزه از مسائل کلامی این بود که میراث کلامی متکلمان بزرگ، همچنان راه‌گشا است و نیازمندیهای کلامی و اعتقادی مردمان ما را پاسخ گو. بدین سبب، هرگونه کوشش تازه را به چشم تحقیر می‌

نگریستند و هر نوع رویکرد جدید، خروج از سنت ماندگار حوزه دانسته می شد.

2. حوزه های علوم دینی در دهه های اخیر، کانون جنبشهای اجتماعی بودند. بدین جهت، هماره، از سوی حکومت‌های ضد مردمی، در تنگنا قرار می گرفتند و سرکوب می شدند و تلاشهای مزورانه بسیاری می شد، تا حوزه ها و روحانیت در انزوا بمانند و تفکر اصیل اسلامی از رشد و بالندگی بازماند.

در این میان، حوزویانی که به مسائل اجتماعی آشنا و در انجام وظیفه و رسالت حوزوی خویش اهل خطر بودند از یک سو تب و تاب مبارزه با دستگاه حاکم و از سوی دیگر تلاش برای حفظ چهره تئوریک نهضت، بیدار کردن توده مردم، زدودن افکار تخریری از حقایق دینی و ارائه آموزشهای سازنده و حیاتبخش دین و... مجالی برای انجام تلاشی برنامه ریزی شده در جهت رشد علوم حوزه را برای اینان باقی نمی گذاشت.

افزون بر این، هجوم افکار و مکتبهای الحادی، بویژه گسترش گرایش جوانان به کمونیسم، متفکران آشنا و دلسوز حوزه را بر آن می داشت تا بیشترین هم و کوشش علمی خود را برای دفع این هجوم، به کار گیرند و جامعه را از دام الحاد برهانند؛ از این روی، امروز با حجم عظیمی از این آثار رو به رو هستیم.

3. از آغاز، غرب در چهره استعماری و چپاول گری و دین ستیزی در جامعه ما، بسان دیگر جوامع، رخ نمود. مردمان ما تمامی کنشها و فعالیتهای مغرب زمین را در همین چهره شناختند و این بدان روی بود که همیشه همین چهره را در آن سوی اقدامهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و خدماتی آنان، گاه پنهان و گاه آشکار، دیدند. چنانکه، حوزویان، که همواره در رأس مبارزه علیه استعمارگران و افشای دامها و نیرنگهای آنان بودند، به افکار و علوم که از غرب می رسید، بدگمان بودند و چون بر دام نبودن این علوم و اندیشه ها مطمئن نبودند، به جدّ سراغ آنها نمی رفتند.

مجموعه این عوامل سبب شد تا دانش فلسفه و کلام در حوزه به رکود گراید و از رشد و تحول و بالندگی لازم و بایسته بازماند.

در این باره، مقام معظم رهبری در سخنان مهم و دردمندانه خود، در جمع علما و فضلاء حوزه قم، می گوید: (امروز، حوزه علمیه از زمان خودش خیلی عقب است. حساب یک ذره و دو ذره نیست. مثل این است که دو نفر سوار بر اسب، دروادی همراه یکدیگر بروند و یکی اسبش از دیگری تندروتر باشد و آن که اسبش کندروتر است، بعداً به اتومبیل دست پیدا کند. طبیعی است آن که اسبش تندروتر است، به گرد او هم نمی رسد. الآن وضعیت این گونه است. در حال حاضر، امواج فقه و فلسفه و کلام و حقوق، دنیا را فرا گرفته است. ما وقتی به خودمان نگاه می کنیم می بینیم با زمان خیلی فاصله داریم.)

و در ادامه سخن، حوزه را در برابر این پرسش قرار می دهد:

(ببینید دیگران چقدر در زمینه فلسفه و کلام و کلام جدید و فلسفه دین و مباحث دین شناسی و سایر زمینه ها، مطلب نوشته اند و چقدر کار کرده اند؟ ممکن است همه اینها هم غلط باشد؛ اما بالاخره یک متاع فکری و موج فکری است که بخشی از فضای ذهن جامعه را اشغال خواهد کرد. شما در حال حاضر کجایی؟ چطور می خواهید با اینها مقابله کنید؟) 1

امروز حوزه ها، دست کم، با سه پدیده فکری و اجتماعی در پیوند با فلسفه و کلام رویارویند.

1. حضور جدّی فلسفه و کلام در جامعه و محافل و مراکز علمی.

2. وجود پرسشها و شبهه های جدید.

3. ماشینیزم و انسان حاضر.

از دیرباز، در درگیریهای سیاسی و فکری، میان گروهها، از آرا و مشربهای کلامی برای سرکوب و یا منزوی کردن طرف مقابل، استفاده می شد. رویارویی تفکر امامت و خلافت، پیدایش افکار کلامی خوارج، رواج بحث قضا و قدر و جبر و اختیار در روزگار حکومت امویان و نیز تقویت و یا تضعیف جریانهای کلامی از سوی خلفای عباسی² و مسائلی از این دست، نشان دهنده این مطلب است.

امروز، مسائلی مانند: حقوق بشر، آزادی، حقوق زن و... در راستای بهره ورهای سیاسی مطرح هستند. بنابراین مسائل سیاسی و اجتماعی، همواره پلی بوده که از طریق آن مباحث و گرایشهای فکری و اعتقادی به سطح جامعه و میان عامه مردمان منتقل می شده است.

اکنون، عوامل فراوان دیگری مانند: گسترش سواد، فزونی امکانات چاپ و نشر، آسانی ارتباط و القای فکر، افزایش گرایشها و حساسیتهای سیاسی و... حضور اندیشه های ناهمساز فلسفی و کلامی را در سطح گسترده ای از جامعه تشدید کرده است.

امروز، نه تنها نشریه ها که امواج رادیویی نیز، هر نوع فکر و اندیشه درست و نادرستی را به ذهن جامعه منتقل می کنند. رسانه ها همگان را مخاطب قرار می دهند، نه گروه برگزیده و فرهنگی و با سواد را. مردمان نیز، به سادگی می توانند سخنان را بشنوند و افکار را دریابند.

پیدایش پرسشها و شبهه ها

جوامع انسانی در مراحل تکامل و تطور خود، با مسائل فکری متفاوتی رویاروی می شوند. مشکلات فکری و اعتقادی که در هر مرحله ذهن انسانهای دیندار را به خود مشغول می کند، با مشکلات فکری و اعتقادی مرحله بعد، تفاوت دارند. در ادوار پیشین، جامعه دینی با پرسشها و شبهه های محدود و شناخته شده ای رویاروی بود. چه در آن دورانها جدایی جغرافیایی و سیاسی ملتهای گوناگون از یکدیگر و کم بُرد بودن وسایل ارتباط جمعی، تا اندازه ای مرزهای فکری و اعتقادی ملتها را از هم جدا نگاه می داشت. هر جامعه ای با تفکرهای برگزیده و میراثی خود به پیش می رفت، بی آن که بتواند به سادگی تأثیر جدی بر یکدیگر داشته باشند.

اما جامعه کنونی ما، تحت تأثیر دگرگونیهای فکریِ دورترین جوامع دنیا و حرکتهای فرهنگی آنان قرار دارد. گسترش ارتباط و آمیختگی فرهنگها پرسشهای بسیاری را در برابر دینداری امروز نهاده است. ورود دانشها و سرازیر شدن رهیافتهای تمدن و صنعت و خلاصه، واقع شدن در این گردونه علمی، فرهنگی و صنعتی جهان، موجب گردیده از هر سو، شبهه ها بر فکر و جان دینداران این جامعه بریزد و بسا در باورهای دینی آنان تردید و تزلزل بیفکند. دین و اندیشه دینی، که در گذشته میدان دار عرصه تفکر بوده است، امروز در برابر هجوم اندیشه ها و شبهه های ایمان برانداز قرار گرفته و رقیبهای جدی، خطرناک و پرجذبه ای پیدا کرده است.

در ضرورت توجه علمای حوزه به این شبهه ها، مقام معظم رهبری می گوید:

(امروز، شبهه های نو و خطرناکی وجود دارد. آن شبهه های قدیمی تمام شد. امروز، شبهه (ابن کمونه) را کسی مطرح نمی کند. امروز شبهات عظیمی در تمام زمینه های کلامی وجود دارد. از اصل توحید و لزوم دین بگیری تا به وجود صانع و نبوت عامه و نبوت خاصه و بعد مسأله ولایت و مسائل گوناگونی که در زمینه های دینی و اسلامی وجود دارد، برسید. همه اینها، مورد بحث است و امروز نسبت به همه اینها شبهه وجود دارد.)

در عصر جدید، شبهه ها درباره پذیرفته شده های دینی یک دین خاص کمتر مطرح است، بلکه آتش شبهه در خرمن اندیشه دینی و دینداری و مطلق خداگرایی و دین گرایی، افتاده است.

اگر حوزه، همچنان به این مسائل توجهی درخور نکند، با انبوه شدن شبهه ها، این تلقی به وجود خواهد آمد که سخنی بر لزوم دینداری وجود ندارد، بی آن که بدانند بی سخن بودن حوزه ها از سر بی خبری از پرسشها و شبهه هاست و نه از روی ناتوانی در پاسخ.

مقام معظم رهبری، در سخنان خود، با اشاره به این که: عدم گسترش کافی و لازم علم کلام، در حقیقت فاجعه و دردی بزرگ است، در خصوص بی اطلاعی امروز حوزه ها می گوید:

(ما در گذشته، عقب نبودیم و هر کس چیزی می گفت، فوراً جوابش حاضر بود، ولی امروز آنقدر مباحث کلامی در دنیا مطرح می شود که حوزه علمیه از آنها مطلع نیست... چه کسانی دارند می نویسند و می گویند و تحقیق می کنند و ما خبر نداریم؟ این عیب بزرگی است.) 3

بی گمان، حوزه، چه از سر بی خبری بی سخن و بی پاسخ بماند و چه از روی ناتوانی، پیامد و نمود این دو خطا، برای فضای بیرون حوزه، یکسان است.

وقتی جامعه خودمان را می نگریم، می بینیم نسل جوان و تحصیل کرده در پی نگرشی نو به انسان و جهان و جامعه است و در جست و جوی نوجویی و بازاندیشی در باورهای سنتی خویش. و چون حوزه نتوانسته است این منظور را برای آنان برآورده سازد، به گونه ای گریز ناپذیر در قالب و ذهنیت مفاهیم و اندیشه ها و تحلیلهای علمی و فلسفی - دینی مغرب زمین گرفتار شده اند.

روشن است که دین پژوهی در غرب بیشتر به صورت آکادمیک صورت می گیرد و نوعاً کسانی که به این مباحث می پردازند، از پیش خود را متعهد به حفظ اصول ثابتی از دین و دیانت ندانسته اند؛ از این روی دستاوردهای اینان، گاه سر از جاهایی در می آورد که شگفت آور است.

وقتی طبقه تحصیل کرده می خواهد مقوله های فکری اینان را بداند و زبان و فلسفه و آرا و مکتبها را بشناسد، از یک سو با حجم بسیار وسیعی از این اندیشه ها، که چندین قرن کار شده و خیلی از اصول و مبانی دینی زیر سؤال رفته، روبه روست و از سوی دیگر، تعلق خاطر به دین و باورهای دینی و انگیزه های دینداری را در وجود خود احساس می کند. اکنون، چنین حالتی در نسل جوان و تحصیل کرده جامعه ما دیده می شود و این مسأله ای جدی است.

ماشینیزم و انسان حاضر

تصور انسان غربی، در سالهای پس از رنسانس، این بود که بشر با تکیه بر علم و تکنیک به طلایی ترین عصر زندگی می رسد و با تکنولوژی جدید، که خود می آفریند، تمامی نیازمندیها و خواسته هایش برآورده می شود و به بهشت زندگی دست می یابد. با این پندار، چشمش را به خویش و زمین دوخت و تمامی رشته های تعلق و پیوند خود را با خدا و آسمان برید. با ابزار تشکیک، حریم احکام مطلق آسمانی را شکست و با وارد شدن در وادی نسبیت، همه تعهدهای اخلاقی و دینی را به تساهل و تسامح نگریست. این مسیر، سرانجام او را به انکار باورهای دینی و خداگرایی و نفی ارزشهای مبتنی بر آن رساند.

در این میان، تفکر اومانیزم و بشری کردن همه امور به جای خدایی کردن آنها، گسترش یافت و بشر، بی آن که خود را نیازمند کلام قدسی و رهنمود وحی الهی بداند، پنداشت می تواند صلاح و فساد دنیای خویش را بشناسد و

تواناست همین دنیا را بهشت خود گرداند. اما این پندار، هرگز کام او را شیرین نکرد و همواره بر درد و رنج او افزود.

اریک فروم می نویسد:

(انسان امروزی، احساس آرامش نمی کند و بیشتر دچار سرگشتگی است. کار و کوشش می کند، اما از فعالیتهای خود احساس بیهودگی دارد. در حالی که قدرت و تسلط او بر ماده گسترش می یابد، در زندگی فردی و اجتماعی خود را ناتوان می بیند، با این که وسائل نوتر و بهتری برای استیلای بر طبیعت می سازد، ولی در توری که از همین ابزار و وسائل تنیده شده، گرفتار گردیده است.) 4

گسترش فسادهای زندگی برانداز اجتماعی و گذر از همه مرزهای پذیرفته شده انسانی، نتیجه طبیعی سیری بود که بشر غربی با تشکیک در باورهای دینی و تکیه بر قوتهای علم و تکنولوژی، آغاز کرده بود. او، همواره، لایه های مادی حیات خویش و حوادث محسوس پیرامونش را کاوید و سرمست از رشد صنعت، همچنان تنور مادیت را در تمامی مقوله های زندگی، تافت و با شعاری که فرانسیس بیکن آغازگر آن بود: (دانایی توانایی است) 5 به پیش رفت. این سیر، اگر چه چهره زبرین زیست او را آراست، ولی عمق و درونش را از هر زیبایی و احساسی تهی کرد و او را به کالبدی متحرک و حیوانی مصرف کننده که باید بی وقفه بر چرخه نیاز و مصرف و برآوردن نیاز جسم و تن، بچرخد، بی آن که هدف (بودن) خود را بفهمد و بداند که چه چیزی می خواهد. اکنون، که گول تکنولوژی و تمدن ماشینیزم، این وضع طاقت فرسا را به وجود آورده و شکیب و آرام را از انسان ستانده است، انسان آشفته و سرخورده، بی امان به دنبال راه نجات می گردد. گرایشهای سازمان نیافته به سمت زندگی دینی و نیازهای متعالی و انسانی، گسترش کرسیهای ادیان و افزایش کنجکاویهای دین شناسانه و... حکایت از بازگشت به دین و معنویت می کند.

این نهضت بازگشت به دین و ارزشهای انسانی، که امروزه آن را شاهدیم، چه از سر درماندگی و سرخوردگی از بی دینی باشد و چه بر پایه درک و ضرورت دین و معنویت در زندگی، نشان دهنده این است که انسان حاضر، خلأهای وجودی اش را دانسته و به دنبال چیزی می گردد که هویت از دست رفته اش را دوباره به او بازگرداند و او را از شیء بودن برهاند.

حال، باید دید حوزه های علمیه، چگونه می خواهند دست انسانهایی که به وصف آمدند، اعم از نسل جوان در این جامعه و انسان موجود در جهان، بگیرند و یا چگونه می توانند در بارور کردن دنیای فکری جوانان مسلمان و انسان سرگشته این عصر، نقشی درخور ایفا کنند.

وظایف جدید در حوزه کلام

برای این که حوزه بتواند رسالت عظیم خود را در حوزه کلامی و حفظ باورهای دین ایفا کند، باید زمینه های فکری و فرهنگی انسان حاضر را، به درستی بشناسد و این آمادگی و توان را بیابد که در چنین زمینه ها و فضایی، حقیقت دین اسلام را عرضه کند. قهراً در این شرایط، حقیقت اسلام را نمی توان با آن پذیرفته شده ها و مفاهیمی که در گذشته، اسلام با آنها عرضه می شد، ارائه کرد، بلکه باید سراغ مفاهیم و پذیرفته شده های ذهنی امروز بشر رفت. البته با این توجه که در این نوع عرضه و یا رودرروی فکری، مفاهیم اصلی و پذیرفته شده های جاودانه دین از دست نرود.

به این منظور، لازم است حوزه، پیش از هر چیز با روش عقلایی و منطقی، به اصلاح و احیای فکر دینی بپردازد و

الگوهایی روشن در بازاندیشی و بازسازی تفکر دین ارائه کند، تا دیگران از بیرون حوزه، که بیشتر در مسیر اصلاح به انگیزه های غیر اصلاحی و ناهنجاریهای فکری - سیاسی کشیده می شوند، فرصت نیابند در باورها و فرهنگ فکری و دینی جوانان سستی بیفکنند و فضای اصلاح و احیا را آلوده سازند.

پرداختن حوزه ها به نیازهای معرفتی جدید و نشان دادن کفایتهای لازم و بایسته برای این امر، به گونه طبیعی، سلامت اندیشه دینی و دینداری را در جامعه تأمین می کند و جلو نفوذ اندیشه های مسموم را می گیرد. فرو گذاشتن این مهم، میدان را برای تاخت و تاز افکار خام و ناسفته باز می کند.

حضور حوزه ها و اندیشه های ناب محک زده شده، در عرصه معرفت و اجتماع و در سنگر دفاع و پاسخ، امری است که هیچ کس بر ضرورت آن تردیدی روا نمی دارد. اما سخن این است که امروز، این وظیفه چگونه به انجام می رسد؟ امروز، حوزه ها چگونه می توانند در این عرصه ها حضور جدی و مؤثر و مفید داشته باشند و به درستی نقش بیافرینند؟ حوزه علم کلام چه ویژگیهایی را باید بیابد تا بر انجام وظایف امروز خود توانا گردد؟

در چهار محور زیر، کوشیده ایم پاسخی برای این پرسشها بیابیم:

* تحول و کارآمدی علم کلام.

* واقع گرایی در کاوشهای کلامی.

* القای نظریات در قالبهای نو ادبی.

* شناخت مسائل جدید کلامی.

1. تحول و کارآمدی علم کلام

علم کلام، بسان دیگر علوم، از آغاز پیدایش، به تدریج تکامل یافت و در طول تاریخ، تطوراتی را پشت سر نهاد. بی گمان، اصلی ترین هدف از این تطورات، حفظ کارایی این علم و توانا کردن آن بر انجام وظیفه دفاع از اعتقادات دینی بوده است. دراساس، ماهیت مباحث علم کلام ایجاب می کند که متحول و پویا باشد، تا بتواند مرزهای اعتقادی را پاس دارد و پرسشها و شبهه های نو را پاسخ گوید.

امروز نیز، این علم بیش از هر زمان دیگر نیازمند تحول و بالندگی است. ضرورت این مهم، وقتی بیشتر درک می شود که:

1. از محدوده حوزه پا را فراتر بگذاریم و واقع بینانه حضور تفکر دینی را در سطح جامعه بنگریم. با انبوه دشواریها و پیچیدگیهای اجتماعی و مشکلات اعتقادی و کلامی موجود آشنا گردیم و رهانیدن انسان دیندار امروز را از چنگ تردیدها، تضادها و بن بستهای گوناگون عقیدتی را مهم ترین رسالت حوزوی خویش بدانیم.

2. باور کنیم که تنها عالم دینی بصیر به زمان با دستمایه ای از آگاهیهای عمیق دینی و فلسفی می تواند این رسالت را به انجام رساند؛ چه، برخی غیر حوزویانی که خواسته اند به این وادی پای گذارند، در بسیاری از مسائل، جز نمایاندن دردها و زیاد کردن مشکل و پیچیده تر کردن صورت مسأله، گاهی را نگشوده اند و ناهنجاری را به هنجار نیاورده اند. سالهاست که همچنان بر طبل عیبها و آفتها می کوبند و گویی هرگز نمی خواهند زحمت و مرارت گره گشایی از فکر و اندیشه دینی جوانان جست و جوگر را به بهای از دست دادن شیرینی و آسانی عیب گیری از افکار و نهادهای دینی گذشته، بپذیرند.

اینان، به جای آن که بر ریشه باورها، شاخ و برگ تازه برویانند و ثمره اعتقادی در ذهن و جان نسل جوان به بار نشانند، با کار ناقص و یا غرض آلود خویش، ریشه باورها را نیز می خشکانند. مخاطبانی که از سر درمندی و راه

جویی به دین دل می سپارند، به واقع جز تحیر و تردید بیشتر نتیجه ای نمی گیرند. این پدیده در جامعه ما به نوبه خود، ضرورت بازشناسی معرفت دینی را از سوی حوزویان تأکید می کند.

3. این را بپذیریم که مسائل موجود در کتابهای کلامی، مسائلی همیشگی بشر نیست، بلکه هر مسأله در پاسخ به یک ضرورت فکری و اجتماعی خاص به وجود آمده است. پرسشی در جامعه مطرح می شده و متکلمان اسلامی از زوایا و با دیدگاههای گوناگون خود به آن می پرداخته اند.

مسأله خلق قرآن، که در قرن سوم هجری مسأله مهم کلامی بوده⁶، اکنون تنها ارزش تاریخی دارد. این خطایی روشن است اگر کسی بپندارد مسائل کهن کلامی، هنوز هم با همان ادله و بر همان ضرورتهای پیشین باقی است. البته پاره ای مسائل کلامی گذشته می تواند مسائل امروز باشند، اما نه با همان پیوندها و زمینه های فکری و اجتماعی، بلکه نیاز به بازنگری و بازسازی دارند.

4. در صورتی می توان برتری حقایق اسلامی را در هر عرصه ای ثابت کرد و مستدل به دفاع پرداخت که از دیدگاههای موجود در علم کلام، آگاه باشیم و توان بررسی و ارزیابی آنها را در مقایسه با دیدگاههای همگون با شریعت اسلام، داشته باشیم. در رویارویی ادیان، آنچه اکنون ضرور می نماید، شناخت عصری ادیان است، یعنی این که یهودیت و مسیحیت معاصر چه می گوید و دین خود را چگونه تفسیر می کند. در این عرصه هرگز نمی توان به شناختی که از رهگذر کتابها و اندیشه های پیشین به دست می آید، بسنده کرد.

امروز، با مطرح کردن یک سلسله کلیات و شعارها نمی توان توجه اندیشه وران جهان را به حقایق اسلام، جلب کرد و حق بودن دین و عمق معارف اسلامی را نمایاند، بلکه در اثر نبودن زبان و مفاهیم مشترک، امکان تفاهم و بحثهای تطبیقی به وجود نمی آید و دیگران از معارف اسلام بی اطلاع می مانند و حتی گاه بر اثر ناآگاهی و اطلاع نادرست از دیدگاههای کلام اسلامی، دچار بدفهمیها می شوند و اسلام را به ناحق مخالف با دانسته های علمی و دریافتهای عقلی می پندارند و یا قوانین اسلام را بدوی و خشن و نامتناسب با تمدن می انگارند. عوامل یاد شده، ضرورت تحول علم کلام را در حوزه های علمیه می نمایاند.

تحول علم کلام در دو منظر به طور کلی درباره چگونگی تحقق تحول در علم کلام دو چشم انداز به ظاهر متفاوت و در حقیقت همسو، وجود دارد:

1. گروهی، تحول علم کلام را در تحول مسائل این علم می جویند و برآنند که مبانی دینی و عقلی آن برای همیشه و در هر شرایطی ثابت و یکسان است، ولی تحول و تغییر در مسائل کلام امری اجتناب ناپذیر است، چون باگذر زمان، مسائل جدیدی فراروی متکلم قرار می گیرد.

از چشم انداز یاد شده، مجموعه معرفت‌های لازم برای متکلم دینی بر دو گونه است:

* معرفت‌های ثابت که عبارتند از: آشنایی کافی نسبت به مبانی دینی که از راه قرآن و حدیث به دست می آید، آشنایی با مبانی عقلی و فلسفی و آشنایی با روشهای استدلال از جنبه صورت و ماده.

* معرفت‌های متحول که عبارتند از: شناخت مسائل کلامی هر زمان و آگاهی به زبان و اصطلاحات مخاطبان.

بنابراین، مبانی کلام سنتی برای رویارویی و پاسخ گویی به مسائل جدید، همچنان پایدار و رساست. آنچه به کلام رنگ تحول و تطور می دهد، مسائل کلامی و شیوه ارائه آنهاست. متکلم، باید مسائل جدید کلامی را به خوبی بشناسد و با بهره گیری از روشهای مناسب به بررسی آنها بپردازد و از آگاهیها و علوم که در پاسخ گویی به مسائل کلامی نقش تعیین کننده دارد، کمک بجوید و برای آن که بتواند معرفت خود را به دیگران منتقل کند و

سخن او برای مخاطبان درخور فهم باشد، ناگزیر باید با زبان مخاطبان و اصطلاحات علمی جدید آشنا باشد. 2. از چشم انداز دیگر ایجاد تحول در علم کلام، با حرکت عمیق و بنیادی و بازسازی امکان دارد. تحول بر این مبتنی است که متناسب با فلسفه ها و علوم و معرفت شناسی جدید، مفاهیم و مبانی و مقوله ها و روشهای جدیدی در کلام پایه گذاری شود.

بر این استدلال شده که در گذشته مبانی تفکر ارسطویی و تصورات و تصدیقات فلسفه اُولی، بر جمیع قلمرو تفکر حاکم بوده است. در آن فضای فکری، یقین را اصل اُولی می دانستند و اعتقاد داشتند که در معرفت، به سادگی می توان از طریق برهان به یقین رسید. کلام اسلامی برپایه چنین مبانی معرفتی و در چنین فضای فکری شکل یافته است.

اما در فضای اندیشه و معرفت شناسی جدید، قطع اندیشی فلسفی و علمی از دست رفته است. انسان امروز همه گونه های معرفت خویش را مورد نقد قرار می دهد و با امکان بازاندیشی به آنها می نگرد. دنبال یقین رفتن به آن صورت که گذشتگان عمل می کردند، بی نتیجه می داند. این پدیده ای است که اکنون در دنیای تفکر و اندیشه پدیدار شده و به هیچ روی، نمی توان آن را نادیده انگاشت. امروز، متکلم اسلامی باید در این فضای موجود سخن بگوید و مسلم است که در چنین فضایی، علم کلام با آن ساختار و مبانی و ویژگیهای پیشین، نمی تواند کارا و رسا باشد. پس یا باید گفت در این فضای حاضر حرفی برای گفتن نداریم و یا باید در همین فضای جزمی نبودن، که به یقین رسیدن امری استثنایی است، با مفاهیم و پذیرفته شده ها و شیوه های جدید، به گونه ای سخن گفت که پذیرش داشته باشد. مقتضای جاودانگی اسلام، انتخاب راه دوم است، یعنی همیشه و در هر فضایی می توان دین اسلام را عرضه کرد. و مخاطب داشت⁷.

بی گمان بر ثبات پای فشردن و با دگرگونیهای اندیشه و رفتار هم آواز نشدن و در آنها به دیده انکار نگرستن، اندیشه کلام دین را در این روزگار ناتوان، نارسا و مهجور می سازد. هم همان گونه که تسلیم مطلق به تغییر و تجدد شدن، ثباتی و دینی باقی نمی گذارد. از این روی، انتخاب راه نخست، همان اندازه خطاست که کشیده شدن به راه دوم و انتخاب مطلق تغییر و تجدد. آشتی دادن این دو گزینش، وظیفه و فریضه سنگین و دشوار و حساس دین شناسان و دغدغه جانکاه متکلمان اسلامی این عصر است و این نکته در هر دو منظر یاد شده توجه شده است.

سخن این است که علم کلام، دارای هویتی جاری و عهده دار نشان دادن مرزهای سیال شریعت و دفاع از آنهاست در همه عصرها و زمانها و در برابر همه افکار و اندیشه ها. بدین سبب پا به پای پیش آمدن و نوشدن مسائل و مبانی و چشم اندازهای فلسفی، معرفتی و علوم تجربی و انسانی و مانند اینها، علم کلام نیز باید به پیش برود و نو شود، تا توان یابد به مسائل این علوم پاسخ دهد و قلمروش را در پاسخ گویی به همه نیازها و پرسشها، حفظ کند.

پس از یک سو، باید این علوم و معارف و نیازها و پرسشهای برآمده از آنها را در چهره و هویت امروزش شناخت، چه بی خبر بودن از آنها بعضی از مسائل و معانی و مدلولهای کلام و یا سعه و ضیق دایره مصادیق آن را، گاه به طور کامل از نظر دور می دارد و از سوی دیگر، چون پاره ای مسائل تازه بر مبانی فکری و علمی و فلسفی جدید مبتنی است، پاسخ گویی به آنها با ابزارها و روشهای گذشته ممکن نیست، بلکه ابزار و مبانی و روشهای جدید را باید جست و با تحقق این امر، کلام و فلسفه دیگر آن نخواهد بود که اینک هست.

هدف اصلی دین، هدایت انسانها و مؤمن ساختن آنان به راههای نجات و سعادت است. نوع این هدایت، گرچه بر گرایشهای فطری انسان تکیه دارد، لکن اساس آن را گزینش و پذیرش آزاد تشکیل می دهد. مقوله هایی مانند: پیدایش افکار و خواسته ها و مقتضیات نو در عرصه فرهنگ، آموزش و تبلیغ و لزوم عرضه دین به زبان و فرهنگ هر قوم و زمان، از مسائلی است که حوزه کلام دینی را به بازنگری و چاره اندیشی مدام، در چگونگی عرضه معارف دین و شیوه های دعوت، فرا می خواند. توجه به این مهم، انگیزه های گزینش و پذیرش دین را می افزاید و ما را بر رویارویی مؤثرتر با راهها و زمینه های جدید بی اعتقادی، یاری می رساند. با شکست بت سیانتیسم (علم گرایی) و اومانیسم در آغاز قرن بیستم و در هم شکستن مارکسیسم در دهه آخر این قرن، که دو پایگاه و دو چهره کفر و الحاد جدید بودند، بشر بیش از هر زمان دیگر به دنبال مأمن و تکیه گاهی محکم برای خود می گردد. او که شاهد فرو ریختن این بتها و ایسمهای به ظاهر قوی بوده است، نمی تواند به سادگی گذشته به مکتبی اعتماد کند.

اکنون، این انسان، به حق مخاطب حوزه کلامی اسلام است؛ چه در نگاه او، اسلام مکتبی است که شاید بتواند به سرگردانی فکری و اعتقادی وی، پایان دهد و برای رسیدن به سر منزل مقصود راهنمایش گردد. امروز، باید نیاز وجدانهای بیدار را که در سراسر دنیا به دنبال یک تفکر دینی و اعتقادی آرام بخش و سازنده می گردند، به درستی شناخت و با ایجاد باور و اعتماد نسبت به تئوریهای زندگی ساز اسلام، انسان امروز را از سرابهایی فکری رهاوند و او را به سرچشمه اصیل اعتقاد و باور رهنمون شد.

برای این منظور، ابتدا باید با اصول گرایشهای فکری و عملی این انسان، در رویکردش به دین به عنوان تنها نقطه قابل اتکا آشنا شد و آنها را در شیوه کار خویش و عرضه معرفت دینی به کار گرفت. از جمله:

1 . عرضه زنده و سازنده دین: در لایه های ذهن انسان امروز دو تصوّر متضاد از دین و دینداری وجود دارد: یکی این تصور که گفته می شود: (دین افیون توده ها است) ، (دین مولود جهل آدمیان است) ، (دین توجیه گر ظلمها و نابرابریها است) ، (دین مانع پیشرفت و ترقی است) و... این تصور در اروپا با رنسانس تقویت شد و در جامعه ما با جریان روشنفکری به وجود آمد. براساس این تصور بود که بعضی به جهل و برخی به عمد و از سر دشمنی خواستند دین را از دایره فکر و زندگی انسان بیرون کنند. و دیگر این تصور که می گوید: (دین محرّک و برانگیزنده توده هاست) ، (دین منجی و ملجاء واقعی توده هاست) ، (دین به وجود آورنده تمدنهایست) ، (دین ستیزنده با ظلمها و نابرابریهاست) و... این تصویر از دین، در سایه تلاش احیاگران دینی در طول تاریخ، کم و بیش، وجود داشته است. به هر روی در کارنامه دین هر دو تصور، هم آن و هم این، به چشم می خورد.

روشن است که این دو تصویر متضاد بر پایه دو تفسیر و دو عرضه متضاد از حقایق دین، شکل یافته است. تفسیرهای دینی و دیانت پیشگان در گذر تاریخ، هم چهره نخست را از دین نمایانده اند و آن را بر مثابه عاملی برای سکوت و سکون و رکود تجسّم داده اند و هم چهره دوم را، این کارنامه نشان دهنده دو عرضه درست و نادرست از دین است. عرضه ای که خاموش کننده و باز دارنده و انسان کش و دیگر عرضه ای برانگیزنده و دعوتگر و انسان ساز.

شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، که در حقیقت تفسیر و تجسّم دین در چهره درست آن بود، تصوّر مسخ شده و نادرست دین را باطل کرد و ذهنهای بیدار و جست و جوگر را به درنگ واداشت تا تصویری درست از

دین به دست آورند.

اکنون بشر، آهسته و پیوسته، به سوی این تصور راستین از دین پیش می رود.

در این حال، آنچه مهم و ضرور می نماید آن است که حوزه کلامی اسلام، با عرضه تفسیرها و تبیینها و تصویرهای زنده و سازنده از دین و حقایق دینی، به یاری این حرکت و به استقبال انسان بیدار شده این عصر برود و او را از قعر چاهی که از سر عصیان دینی به آن گرفتار شده است، نجات دهد. اکنون می توان این منظور را با عرضه پژوهشهایی که رویکردهای انسانی اسلام را نشان می دهد مانند: عدالت جویی، آزادی خواهی و آزادگی، فرهنگ دوستی عقل گرایی و ارج نهادن به خرد آدمی، علم جویی و... عینیت بخشید.

این نیز روشن است که عرضه هر چیز، وقتی با استقبال و پذیرش روبه رو می شود که با نیاز و تقاضا همسو باشد. عرضه دین و اندیشه دینی نیز از این اصل کلی جدا نیست. اگر چه در این گونه مسائل فکری و اعتقادی، گاه باید زمینه های نیازمندی را در انسانها شکوفا کرد، ولی اکنون، به علی که گذشت، این زمینه پدید آمده و سخن در این است که: چگونه باید نیازهای فکری انسان حاضر را پاسخ گفت و دین را در نظر او، حقیقتی جذاب و سازنده جلوه داد. از این روی، ارائه پژوهشهای یاد شده، باید با این دغدغه صورت گیرد که می خواهد چه رخنه و خلأ فکری - اعتقادی را در جامعه پر کند و به کدام پرسش پاسخ گوید و یا چه ابهام و انحرافی را از ساحت تفکر دینی بزداید، تا چهره خالص و روشن دین، در آینه فطرت انسان بتابد و او را به سوی خود بخواند.

2. نشان دادن ارزش عملی دین: انسان امروز خودش را مسأله دار می بیند، چون یک جهان بینی و معرفت بشری و زمینی شامل و کامل را سراغ ندارد که با آن بتواند از خود و جهان خارج، تصویر و تفسیر واحدی به دست آورد؛ از این روی، پرسش و انتظار خاصی از دین برایش مطرح است.

می خواهد بداند آیا دین چنین تصویر و تفسیری به او می بخشد؟ چگونه زندگی را برای او معنی می کند و چطور می تواند، در طوفان شکها و تردیدها و ابهامها، دست او را بگیرد و راه نجاتی را نشان دهد؟

پل تیلیخ (Paul Tillich)، در کتاب: الهیات سیستماتیک، می نویسد:

(الهیات، باید جواب گوی مسائل وجودی انسان حاضر باشد. انسان عصر حاضر، دارای دوگونه مسائل است: مسائل وجودی و مسائل غیر وجودی. مسائل غیر وجودی جوابهای خویش را در علوم متعارف بشری از قبیل: روان شناسی، جامعه شناسی و تاریخ و غیره می یابند. اما جوابهای مسائل وجودی انسان را باید در الهیات جست.)

به نظر تیلیخ، یکی از پنج سؤال وجودی انسان حاضر (معنای زندگی) (Meaning of Life) است، که باید الهیات جواب گو باشد. 8

همان گونه که عرفای ما گفته اند: آخرت وجه درونی آدمی و باطن همین دنیاست که هم اکنون وجود دارد، ولی آدمی از آن غافل است. انسانهای امروز نیز، خواستار نجات معنوی در همین زندگی دنیوی هستند. انسان امروز، نمی تواند به وعده های اخروی که در کلام سنتی بیان می شود، بسنده کند، بلکه با تمام وجود می پرسد: دین با من حیرت زده و دغدغه دار و پر از مشکل درونی و بیرونی، در همین زندگی و هم اکنون، چه می کند؟ در این باره که اکنون علم کلام باید به تبیین و نشان دادن ارزشهای عملی دین و نقش آن در زندگی بپردازد، استاد شهید مطهری، می نویسد:

(علم کلام (خصوصاً کلام قدیم) به ارزش عملی کاری ندارد، فقط دنبال ارزش نظری است. دنبال راهها و استدلالهایی است. مثلاً بر یگانگی خدا، نبوت، عدل، امامت و معاد.

ادله ای ذکر می کند بر این که اینها حقیقت است، ولی ارزش عملی این است که حالا اعم از این که ما حقیقت بودن را به دست آورده ایم یا به دست نیاورده ایم، برویم دنبال این جهت که این فکر و عقیده، این ایمان به انسان چه می دهد، یعنی در زندگی انسان چه اثری می گذارد؟ 9

امروز، در بیشتر علوم حوزه، این اشکال دیده می شود. روح غالب بر فرهنگ علمی حوزه این است که بیشتر پیرامون (ارزش نظری) و میزان انطباق مسائل با حقیقت و واقعیت بحث و بررسی می شود. به دنبال آنند که به یک حقیقت نظری برسند و وقتی به آن رسیدند و از جهت دلیل و استدلال کامل دیدند، قانع می شوند، بی آن که درباره مفید بودن و کارا بودن آنها درنگی کنند.

حال آن که در جامعه امروز و ذهن جست و جوگر انسان حاضر، افزون بر رسیدن به ارزشهای نظری، ارزشهای عملی و توانا شدن به اداره زندگی در دنیای کنونی، مورد نظر است. این انسان، دینی را می پذیرد که هم عقل را اشباع کند هم گره گشای عینیت‌های زندگی باشد.

در ذهن انسان امروز، این سؤال مطرح است که:

حقیقت نظری دین وقتی تجسم عملی پیدا کند، چه اثری بر زندگی این جهانی انسان می گذارد؟ چه مقدار به حل مشکلات انسان موجود کمک می کند. آیا به صلح کمک می کند یا جنگ بر می افروزد؟

با زندگی صنعتی، علم، تکنولوژی، سیاست، استثمار، فقر، فرهنگ موجود و دیگر مسایل و مشکلاتی انسانی در عصر حاضر، چه نوع موضع گیری‌هایی دارد؟

پیروی از دین، در مقام تحقق و عمل، جامعه را به کدام سو می برد؟

حقوق و شخصیت انسان، در شکل عینی و اجتماعی آن، چه ساختاری پیدا می کند؟ روابط و مناسبات اجتماعی به چه شکل پذیرفته دین است.

و...

این پرسشها در زمینه ارزش عملی و نقش کاربردی دین مطرح است، ولی در علم کلام موجود به این گونه مسائل کمتر توجه می شود و سخن مدون در این زمینه ها اندک است.

روشن است که در چنین فضایی، اثبات یک سلسله اصول اعتقادی، آن هم با شیوه و ادله گذشته و پرداختن به ارزش نظری آنها، برای انسان امروز کارساز نیست. آنچه کارساز است، حیات تازه بخشیدن به انسانهای چشم دوخته به دین، از راه نشان دادن یک حقیقت دینی جذاب و نهایی، و درگیر کردن تمام وجود انسان با این حقیقت است.

همان گونه که در صدر اسلام، شیوه پیامبر(ص) این نبود که با استدلالهای کلامی و عقلی، نبوت خود را برای مردم اثبات کند. نبوت پدیده ای بود که نشان داده می شد و افراد ایمان می آوردند. زیرا بشر، غرق شده آن عصر، وقتی نجات و رهایی خود را در گرویدن به دین دید، بی درنگ به ریسمان دین چنگ انداخت و گویا گم شده خود را یافت.

امروز نیز، علم کلام، لازم است که از خدا، نبوت، وحی، معاد و... با شیوه دگرگون ساز و درگیر کننده سخن بگوید. ارزشهای علمی این اصول را که مرهم دل‌های رنجور این عصر است، نشان دهد، به گونه ای که نه تنها هم انسان و هم جهان معنی پیدا کند، بلکه تولد و حیات تازه ای برای آدمی میسر گردد و زندگی در این دنیای آشفته و پرابهام و دغدغه، برای او ممکن و آسان شود.

لئون تولستوی، نویسنده و فیلسوف مشهور روسی، در این خصوص می نویسد:

(تنها ایمان است که درباره مسأله حیات به نوع انسان جوابی می بخشد و بالنتیجه زندگی را ممکن می سازد. در صورتی که معارف عقلی و منطقی، مرا به این نکته رسانده بود که حیات بیهوده و بی معناست.) 10
همو می نویسد:

(من کم کم، دانستم جوابهایی که ایمان داده است، دقیق ترین حکمتهای بشری را در بردارد و من دیگر حق ندارم که در عرصه عقل و علم منکر آن جوابها گردم، زیرا آنها فقط جوابهایی هستند که برای مسأله حیات موجود است.) 11

3 . القای دیدگاهها در قالبهای نو

در دنیای نو، آرا و دیدگاههای فلسفی و اعتقادی، با استفاده از فرمها و شیوه های گوناگون ادبی و هنری، بویژه سبکهای گوناگون رمان، در سطح گسترده ای نشر و پخش می شوند. دیدگاههای خاص و پیچیده فلسفی از راه القای ادبی به شعارهای عوام پسند و همه فهم و زودپای بدل می شوند.

اندیشه ها، مانند گذشته در انبارهای کتاب خاک نمی خورند تا آن که کسی از سر دلسوزی سراغ آنها برود و آنها را بشناسد، یا بشناساند. اندیشه ها و شبهه های دشمنان نیز از راه کتابهای داستانی، رمان و فیلم در خانه خود ما، بر ما تحمیل می شوند و خود را می پذیرانند. شبهه ها، به گونه مستقیم القا نمی شوند، بلکه با شیوه غیرمستقیم در ذهن جوانان جای می یابند. جدیدترین حرکت از این دست، رمان آیات شیطانی بود که به سرعت به زبانهای گوناگون ترجمه شد و ذهنهای بسیاری را به خود مشغول کرد.

داستانهای جگمی و فلسفی که امروز در مورد بیان افکار و عقاید، در همه جای دنیا رایج است، در تاریخ ادبیات و فلسفه جهان، پیشینه دراز دارد. جالب ترین نمونه این گونه داستانها را در قدیم، یونانیها به وجود آورده اند و بعضی از کتابهای افلاطون، از این دست هستند. حکما و فضیلا اسکندریه نیز به این شیوه گرایش داشته اند و در بین آثار لوکینوس (لوسین) نمونه هایی از آن دیده می شود.

در بین مسلمانان نیز، گویا حنین بن اسحق و دیگر مترجمان دوره او، شماری از این گونه کتابها را نشر کرده اند. از ابن سینا نیز چند داستان فلسفی و عرفانی باقی مانده که رساله الطیر و رساله حی بن یقظان¹² از آن جمله است. رساله الغفران معری هم از همین گونه آثار است¹³. سید جمال الدین اسدآبادی، حکیم و احیاگر اواخر قرن سیزدهم هجری، از این شیوه سود جسته و کتاب: قصه های استاد¹⁴ را نگاشته است. در این گونه آثار، در حقیقت قصه، وسیله ای است برای طرح و بحث مسائلی که با فلسفه و اخلاق و دیانت ارتباط دارند.

امروز، ضرورت به کارگیری این شیوه و نمایاندن باورهای فلسفی و اعتقادی و مفاهیم انسانی و اجتماعی دین، در قالبهای نو ادبی و هنری، بیش از پیش احساس می شود. زیرا در جامعه های ماشینی، انسانها چونان پیچ و مهره یک دستگاه درآمده اند که مدام باید در یک حرکت ناگزیر و جانکاه و فرسایشی، با ابزار و آلاتی آلوده و خشن و بی روح نفس بکشند. این شیوه زندگی، خستگی، فرسودگی ذهن، فشارهای عصبی، کم حوصلگی، کمی اوقات فراغت و... را به همراه دارد. از این روی، راه نفوذ و تسخیر جان و خرد چنین مخاطبانی با در آمیختن پیامهای دین با لطافتهای ادبی و جذبه های هنری میسر می شود.

انسانها، باذوقها و سلیقه های گونه گون و جانهای خسته، عرضه خشک و یکسان تبلیغی و متنهای سنگین را بر نمی تابند، بلکه در جست وجوی برنامه هایی هستند که شادی آفرین باشند و با تلطیف روح همراه. هجوم به دنیای ادبیات و هنر و رونق و رواج بی حد کارهای ادبی و هنری، بویژه رمان، در تمامی زمینه های

فلسفی، فکری، دینی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی، همین توجه را نشان می دهد. از این دیدگاه، عصر حاضر را عصر رمان دانسته اند¹⁵.

آنتونی برجس، چهره سرشناس ادبی امروز، می نویسد:

(در زمانه ما، ای بسا که رمان بتواند به صورت تنها شکل ادبی زنده و پایدار بماند.)¹⁶

بی گمان، معنی و هدف ادبیات و هنر، تنها تفریح و سرگرمی و لذت نیست، بلکه با این زبان و با این فرم گفتار، تفکر و اندیشه نیز ارائه و القا می شود. همچنان که معنای غذا، لذت خوردن نیست، بلکه تغذیه بدن نیز هست¹⁷.

وقتی زاد و مرگ ایسمها و مکتبهای بشری را، در گذر چهار قرن پس از رنسانس می نگریم، می بینیم میدان ادبیات، نخستین و مهم ترین میدان خودنمایی مؤسسان و پیروان هر مکتب بوده و با این زبان، مکتبها به سرعت در میان مردمان نفوذ و گسترش یافته اند. از این روی، هر مکتب با ادبیات ویژه ای شناخته می شود: ادبیات اومانیستی، ادبیات کمونیستی و... خلق آثار ادبی مهد مناسب و جذابی را برای بارور شدن عقاید و افکار مکتب فراهم می آورد و هضم و جذب آنها را برای هاضمه ذهن آسان تر می کند.

درباره قدرت اثر بخشی زبان ادبی، بویژه رمان، برجس می نویسد:

(معلوم می شود که رمان، قالب ادبی بس نیرومندی است که قادر است تا اعماق دنیای واقعی نفوذ کند و در آن دگرگونیهای فراوانی پدید بیاورد.

معلوم می شود که رمان، قالب ادبی بس مؤثری است که حتی آنها هم که در خط ادبیات نیستند، بهتر است آن را جدی بگیرند.)¹⁸

برای آن که تأثیر و کارایی این شیوه القا، بیشتر و عینی تر درک شود، به مقایسه ای اجمالی میان فلسفه غرب و شرق از جهت نمودن برخی قوتها و امتیازهای فلسفه شرق از یک سو، و نفوذ و گسترش پر سروصدای فلسفه غرب در جهان از سوی دیگر، می پردازیم.

درباره محور نخست، باید گفت: در عین احترام به فیلسوفان بزرگ غرب و ارج نهادن به کوششهای فلسفی آنان، باید دانست که فیلسوفان جهان اسلام از جهاتی در حل مسائل الهیات بر فیلسوفان مغرب زمین پیشی داشته اند.

در خصوص بعضی تواناییهای فلسفه شرق، استاد شهید مطهری می نویسد:

(دوّمین علتی که در مورد گرایشهای مادی دسته جمعی در جهان غرب بسیار قابل اهمیت است، نارسایی مفاهیم فلسفی غرب است. حقیقت این است که غرب، در آنچه حکمت الهی نامیده می شود، بسیار عقب است و شاید عده ای نتوانند بپذیرند که غرب به فلسفه الهی مشرق و خصوصاً فلسفه اسلامی، نرسیده است. بسیاری از مفاهیم فلسفی که در اروپا سروصدای زیادی به پا می کند، از جمله مسائل پیش پا افتاده فلسفه اسلامی است.

در ترجمه های فلسفه غربی، به مطالب مضحکی بر می خوریم که به عنوان مطالب فلسفی از فیلسوفان بسیار بزرگ اروپا نقل شده است و هم به مطالبی بر می خوریم که می بینیم فیلسوفان دچار برخی مشکلات در مسائل الهی بوده اند و نتوانسته اند آنها را حل کنند، یعنی معیارهای فلسفی شان نارسا بوده است.)¹⁹

ایشان، برای اثبات مدعای خود، یکی از مسائلی را که فیلسوفان غرب، مانند: کانت، هگل، سپنسر و سارتر در گشودن و حل آن فرومانده اند، به روشنی توضیح می دهد و بر مبنای حکمت متعالیه، مشکل را می گشاید.

همچنین ایشان درباره آرای فلسفی جدید وبی سابقه علامه طباطبائی که در پرتو آنها پاره ای مشکلات در دنیای فلسفه گشوده شده است، می نویسد:

(در ضمن این کتاب [اصول فلسفه و روش رئالیسم] به قسمتهایی برخورد خواهد شد که در هیچ یک از فلسفه اسلامی و فلسفه اروپایی سابقه ندارد، مانند معظم مسائلی که در مقاله پنجم حل شده و آنچه در مقاله ششم بیان شده است.

در مقاله ششم، با طرز بی سابقه ای به نقّادی دستگاه ادراکی و تمییز و تفکیک ادراکات اعتباری پرداخته شده است. در این مقاله، هویت و موقعیت ادراکات اعتباری نشان داده می شود و فلسفه از آمیزش با آنها بر کنار داشته می شود و همین آمیزش نابجاست که بسیاری از فلاسفه را از پا درآورده است.) 20

بی گمان، حکمت متعالیه ملاصدرا و رای بدیع او در فلسفه و کلام نیز، قوّتهای فراوانی دارد که اکنون نیز می تواند به صورت یک مکتب زنده و دارای سخن، در سطح جهانی مطرح باشد. اینک به چند نمونه از تواناییهای این مکتب اشاره می کنیم.

1. برابری عقل و دین: در فلسفه ملاصدرا، سه عنصر برهان و عرفان و قرآن به هم می پیوندند و در سایه این وحدت و هماهنگی، عقل و دین به خوبی با هم برابری می یابند و رابطه آنها تبیین می گردد.

در طول تاریخ، موضوع عقل و دین، در میان فلاسفه و متکلمان بحث انگیز بوده و امروز نیز این موضوع معرکه آراست. از قدیم، در میان مسیحیان و یهودیان و متفکران اسلامی، این بحث بوده که آیا دین، یک امر جدا از عقل و تفلسف است یا خیر؟ آیا بین دین و فلسفه، عقل و نقل، کشف و برهان، رابطه و یا به تعبیر بهتر، پیوندی هست یا خیر؟ در این مسأله دیدگاههای گوناگونی وجود دارد:

یکی از قدیسیان مسیحی می گوید:

(آخر، اورشلیم را با آتن چه کار؟ آتن، آتن است و اورشلیم، اورشلیم. آنها اهل فلسفه اند و اورشلیم مهد انبیای بزرگ خداست.)

در بین متفکران اسلامی هم، بسیاری قائل به تفکیک هستند.

در برابر، کسانی میان عقل و دین هیچ ناسازگاری نمی بینند. دینی که معقول نباشد و عقلی که متدین نباشد، از نگاه این گروه مردود است، از این روی، می کوشند که لغزشهای عقل را با مفاد دین جبران کنند و دین را هم عقلانی تفسیر کنند.

صدرالمতألهین، از کسانی است که قهرمان این میدان است. در فلسفه او، نه تنها میان عقل و دین ارتباط و سازگاری برقرار شده که سعی شده اتحادی میان آنها نشان داده شود.

2. گره گشایی اصل حرکت جوهری: حرکت جوهری، ابتکاری شگرف فلسفی ملاصدراست. اکنون ملاصدرا و حرکت جوهری، دو نامند که چنان به هم پیوند خورده اند که نیوتن و جاذبه عمومی و یا اینشتاین و نسبیت عام. به حق باید اعتراف کرد که عظمت و اهمیت کشف و ابتکار نظریه حرکت جوهری و تأثیر عمیق و پردامنه و دراز آهنگ آن بر فلسفه و فرهنگ اسلامی، به هیچ روی کمتر از اهمیت آن دو کشف عظیم علمی در سراسر تاریخ علم و اندیشه نیست.

اما این متاع والای اندیشه بشری هرگز مانند آن دو اکتشاف علمی، مجال و عرضه ظهور نیافته است. این اصل نقش بسزایی در ایجاد یک جهان بینی همه جانبه و وسیع (جهان بینی الهی) ایفا می کند و در پرتو آن، ماجراهای فلسفی و پیچیده ای چون: حدوث و قدم، ازل و ابد، خلقت و معاد، حرکت و زمان، روح و بدن به گونه

ای بسیار طبیعی در یک چشم انداز واحد و روشن قرار می گیرند.

این مسائل، در پرتو اصل حرکت جوهری، چنان بدیهی و طبیعی می نماید که انسان برای لحظه ای از شدت روشنی خیره می شود و آن همه انکارها و استبعادها، یک باره فرو می ریزند، و چنان جدی و مسلّم در کنار هم سازگاری می یابند و بر ذهن و روح عرضه می گردند که بی درنگ مخاطب را به اندیشه و قبول وا می دارند. مسأله دشوار حدوث و قدم که به گمان بعضی از حکیمان غرب، مانند کانت از معماهای همیشگی و حل ناشدنی متافیزیک است، به دست گره گشای صدرالمآلهین و به کمک این اصل بزرگ و پربرکت گشوده می شود. 21

3. حکمت متعالیه درونمایه تفکر فلسفی و کلامی امروز: ملاصدرا، فیلسوف و متکلم زبده و برجسته ای است که مکتب و مشرب فکری او هنوز زنده است و می تواند تفکر فلسفی و کلامی امروز ما را بارور و بالنده سازد. کتابهای او دائرةالمعارف بزرگی است از مسائل و موضوعات بکر و پرمایه.

اگر امروز، به گونه عمیق، به حکمت او نگریسته شود و مورد بازشناسی و تکمیل و اصلاح قرار گیرد، خواهیم دید که ملاصدرا، حتی برای فرضیه هایی مانند: من می اندیشم، پس هستم (22) Cogito ergo sum که نخستین اصل فلسفی دکارت است، پاسخ دارد.

یا مثلاً می شود گفت که به پاره ای از شبهه های کانت، در این فلسفه، پاسخ گفته شده است. تردید کانت در شناخت اشیاء، در حکمت متعالیه مطمح نظر است و کسی که با مبانی ملاصدرا آشنا باشد، می تواند به بسیاری از این شبهه ها پاسخ دقیق و روشن بدهد. این، به علت ژرفنگری صدرالمآلهین در مسایل فلسفی است و این که او با پای برهان و شهود این راه را رفته است.

حکمت متعالیه ملاصدرا، یک مکتب جدید و بلند فلسفی و کلامی است. دریافت و برداشتی نو از جهان، خدا و دیانت است و به حق درخور و شایسته عرضه جهانی است.

در این خصوص، یکی از اساتید می گوید:

(چند سال پیش (الآن دقیقاً تاریخش را نمی دانم) شخصی به نام ابوعبدالله زنجانی در دانشگاه الازهر مصر درباره صدرالمآلهین سخنرانی می کرد. این شاید اولین سخنرانی و خطابه ای بود که به این موضوع اختصاص یافته بود، آن هم در کشوری مانند مصر که از این جهات، جلوتر از کشورهای مشابه خود است.

این سخنرانی، در حضور علمای بزرگ الازهر القا شد و چندان هم عمیق و فلسفی نبود، ولی در معرفی ملاصدرا و اندیشه های فلسفی او، توفیق زیادی یافت و به قدری بر حاضرین مؤثر افتاد که می گویند، طه حسین از جای خود بلند شد و دست ابوعبدالله را بوسید و بعد هم گفت: (أَوَّلُ يَدٍ أُقَبِّلُهَا فِي الْإِسْلَامِ)، این قدر شخصی مانند طه حسین تحت تأثیر قرار گرفته بود). 23.

همان گونه که از آغاز تأسیس مکتب ملاصدرا، نزدیک به یک قرن در ابهام و بی نمود ماند تا این که کسی مانند ملاعلی نوری عهده دار تدریس و آشکار کردن آن شد، اکنون نیز همّت و تعهدی همان سان لازم است تا رازهای نهفته این حکمت به فراخور دانشهای این عصر، آشکار گردد.

این ترسیم اجمالی روشن می نماید که فلسفه اسلامی، در مقایسه با فلسفه اروپا دارای نکات قوّت و تواناییهایی است که هنوز ناشناخته مانده و امروز می تواند مطرح باشد.

اما درباره محور دوم که: چرا فلسفه غرب این همه در سراسر دنیا اقبال یافته است، ولی فلسفه اسلامی، با وجود تواناییها و حتی برتریهای بسیار، هنوز در جهان اسلام ناشناخته مانده است؟

- چرا در جامعه خود ما، دکارت و کانت بیشتر از ملاصدرا شهرت دارند و افکار فلسفی اینان شناخته تر است؟

- چرا از برکلی و هیوم بیشتر سخن می رود تا خوارزمی و غزالی و سهروردی و مانند اینان؟
 بی تردید، برای حل این معما، نباید به دنبال یک پاسخ بود، زیرا پاسخهای فراوان و گوناگونی می تواند داشته باشد.
 از زاویه دید ما، در این جا، که کارگر شدن استفاده از فرمهای ادبی در گسترش ونفوذ افکار و آرا را بررسی می کنیم،
 می توان گفت: عامل مهمی که فلسفه ها و فیلسوفان مغرب زمین را چهره جهانی بخشیده و آرا و دیدگاههای
 آنان را به سراسر دنیا گسیل داشته است، بهره گیری از شیوه های القای ادبی، پرهیز از دشوار نویسی، رعایت
 اصول نویسندگی و عرضه کلاسیک افکار فلسفی خویش است؛ چه، این ویژگیها هم افکار فیلسوف را در قالب یک
 اثر فلسفی مدون برای دیگر ملتها درخور عرضه واستفاده می کند، هم زمینه ترجمه آن را برای مترجمان و نشر آن
 را به زبانهای دیگر، فراهم می آورد. اما آثار فلسفی و کلامی ما، نوعاً، این ویژگیها را ندارند.
 درباره میزان ادبیات در گسترش افکار، پیشتر سخن گفتیم اکنون این سخن تولستوی را می افزاییم، او می نویسد:
 (عالم به طور کلی رو به تکامل است و در این تکامل، ما متفکرین سهمی بسزا داریم. در بین متفکرین، ما شاعران
 و نویسندگان و هنرمندانی که بزرگ ترین تأثیر را داریم.) 24
 این سخن، این حقیقت را بیان می کند که صاحبان فکر، اگر تفکر خود را با نوعی احساس ادبی و یاهنری بیامیزند
 و این مرکب راهوار را به خدمت بگیرند، تفکر آنان مرزهای محسوس و نامحسوس را پشت سر خواهد نهاد و جان
 و دل آدمیان را در سراسر جهان تسخیر خواهد کرد.
 سوکمندانه، این عرصه تاکنون بر حوزه ها ناگشوده مانده است. نخواستند و یا نتوانسته اند از تواناییهای آن در
 گستراندن باورها و افکار، استفاده کنند، بویژه در حوزه کلام، که به تناسب وظایفش دریچه گشاده تری به جهان
 بیرون دارد، این کاستی محسوس تر است و آثار مخرب بیشتری بر جای گذاشته و می گذارد. آنچه در ناشناخته
 ماندن افکار بلند فلسفی واعتقادی متفکران حوزوی مشاهده کردیم، اشاره ای گذرا به یکی از این گونه آثار بود، تا
 شاید همّتی را برانگیزد.

4 . شناخت مسائل جدید کلامی

به منظور پیدا شدن دید و تصویری واحد از کلام جدید و آشنایی با مسایل آن، سخن را از کاربرد این اصطلاح و
 مفهوم آن آغاز می کنیم.
 * اصطلاح کلام جدید: کاربرد اصطلاح قدیم و جدید، تقریباً در تمامی دانسته ها و دانشها و فنون بشری مشاهده
 می شود. امروزه، عناوین بسیاری مانند: علم، فلسفه، طب، ادبیات، شعر، موسیقی و... با دو واژه قدیم و جدید و
 صف می شوند.

این اصطلاح، درباره فقیهان گذشته ما نیز به کار می رفته و اکنون هم رایج است می گویند: فقهای قدیم (قُدمَا) و
 فقهای جدید (متأخرین) .

در این میان، اصطلاح کلام جدید واژه ای است که به نظر می رسد برای نخستین بار، توسط استاد شهید مطهری
 مطرح شده است. اکنون این اصطلاح در ایران و بعضی کشورهای عربی به کار می رود، ولی در غرب چنین
 اصطلاحی سراغ نداریم. در فرهنگ اصطلاحات آنان، چنین عنوانی: Modern or new Theology (کلام جدید)
 وجود ندارد. آنچه در جامعه ما با عنوان کلام جدید تدریس می شود، در غرب با دو عنوان جداگانه مطرح است:

* فلسفه دین Philosophy of religion

* کلام (الهیات) Theology

* مفهوم کلام جدید: در اساس باید دید جداسازی تاریخ معرفت به قدیم و جدید، چه مفهومی دارد و معیاری که مرز قدیم و جدید را در یک معرفت مشخص می کند و کاربرد این اصطلاح را در مورد آن، روا می سازد، چیست؟ مثلاً می بینیم تاریخ فلسفه را از دکارت جدا می کنند و بر فلسفه پیش از او (قدیم) می نهند. و درنگها و تأملات فلسفی او و آیندگانش چونان: لاک، برکلی، هیوم و کانت را، فلسفه جدید می خوانند. 26

بی گمان، اگر اینان راه گذشتگان را ادامه می دادند و بر سیاق ارسطو و اگوستین می اندیشیدند و مسائل اینان همان مسائل ومشکلات پیشین بود، به این تفکرها، عنوان جدید، نمی دادند.

در علوم طبیعی نیز حکایت همین است. دانشی که کپرنیک و کپلر و گالیله بنای آن را پی افکندند و توسط فرانسیس بیکن وارد مرحله تازه ای شد، به عنوان علم جدید شناخته می شود 27. تاریخ سایر معرفتها را که می نگریم، باز همین سیر دیده می شود.

اصطلاح قدیم و جدید در فقه نیز همین حکایت را دارد. در گذشته فقیهانی پیش از علامه حلی را، قدما می خواندند و فقیهان پس از او را متأخرین؛ زیرا با نوآوریهای علامه، فقه، تحول و تاریخی جدید پیدا کرد. در این زمان، فقیهان پس از شیخ انصاری را متأخر می نامند؛ چه افکار و آرای شیخ، آغازی تازه و دوباره در فقه به وجود آورد.

پس، آنچه دانشی را از گذشته خود جدا می سازد و عنوان جدید به آن می دهد، انقلابها و تحولات اساسی در بنیادهای معرفتی آن دانش است.

آیا چنین انقلاب و تحولی در دانش کلام نیز پدید آمده است که براساس آن، کلام جدید مفهوم پیدا کند؟ تقریباً همه صاحب نظران و اندیشه وران کلامی، برآنند که چنین نشده است، بلکه علم کلام، چون علمی مصرف کننده است و از همه دانشها به اقتضای نیاز خوشه چینی می کند و برخوان گسترده همه آنها می نشیند، وقتی آن دانشها تحول یابند، ناگزیر دانش کلام نیز، متناسب با آنها متحول می شود. در حقیقت، جدید شدن دانشهای دیگر سبب شده است که شیوه های معرفت شناسانه و مسائل این علم، جدید شود و ما این را کلام جدید می نامیم.

دگرگونیهای علمی و فلسفی و تولد دانشهایی مانند جامعه شناسی و روان شناسی ابزارها و مسأله های جدید برای متکلمان آفریدند و متکلمان نیز از آنها در تبیین مفاد شریعت استفاده کردند. مثلاً این نظر که عامل رویکرد انسانها به دین و خدا، ترس است از ادعاهای روان کاوی و روان شناسی جدید است و از آن جا به قلمرو مسائل کلامی، راه یافته است. این دو علت؛ یعنی پیدا شدن ابزارهای معرفتی جدید برای تفسیر جدید شریعت و دیگر بروز شبهه ها و مسائل تازه، ساختار علم کلام را متحول کرده و چهره ای جدید به آن داده است. از دیدگاه دیگر، کلام جدید ادامه کلام قدیم است و اختلاف جوهری با آن ندارد. سه عامل سبب شده که علم کلام، جدید شود:

1. از اهمّ وظایف علم کلام، دفع شبهه هاست و چون شبهه ها نو شونده اند، کلام هم نو می شود؛ یعنی در مقام پاسخ، بحثهای تازه ای پیش می آید که در گذشته نبوده، از این روی، کلام، جدید می شود.
2. گاهی برای پاسخ به شبهه های جدید، به سلاحهای جدید احتیاج است، از این روی، متکلم محتاج دانستن چیزهای تازه می شود، برای این منظور می کوشد تا از علوم دیگر استفاده کند، تا در برابر شبهه های تازه، نظرهای تازه ارائه دهد.
3. علم کلام یک وظیفه تازه هم پیدا کرده است، به نام دین شناسی. دین شناسی، نگاهی است به دین از بیرون

دین؛ یعنی نگرش به دین به عنوان معرفتی از معارف و یافتن احکام آن و یا نظر کردن در آن به صورت حالی از احوال روحی و روانی، یعنی نگرش روان کاوانه. دین شناسی با این معانی بر کل بحث‌های پیشین علم کلام افزوده می شود²⁸.

* . بازشناسی مسائل علم کلام: در علم منطق و فلسفه، از این سخن می رود که هر علمی موضوعی خاص دارد و با تشخیص موضوع، مسائل آن علم نیز دانسته می شود. اما علم کلام، علم بدون موضوع است؛ زیرا موضوع خاصی را نمی توان نام برد که علم کلام درباره عوارض ذاتی و بی واسطه آن، سخن بگوید. در اساس، وحدت مسائل کلامی، وحدت ذاتی و نوعی نیست، بلکه وحدت اعتباری است. یعنی از آن جایی که علم کلام، متکفل سه وظیفه است:

1 . تبیین اصول دین.

2 . اثبات آنها.

3 . دفاع از مذهب در برابر شبهات.

تمامی مسائلی که در این محورها قرار گیرد، مسائل علم کلام خواهد بود و متکلم وظیفه دارد که درباره آنها سخن بگوید. پس مسائل علم کلام، براساس وظایفی که به عهده دارد، شناخته می شود.

شخص متکلم برای این که از عهده این وظایف برآید، احتیاج به ابزار دارد. این ابزار را دوگونه می تواند به دست آورد: از ابزارهای ساخته و پرداخته پیشین، که محصول فلسفه و معارف قدیم است، استفاده کند و یا خود با بهره جویی از دریافتهای جدید معرفتی، ابزار جدید بسازد، تا در برابر مسائل و شبهه های جدید، که ابزارهای پیشین نسبت به آنها نارسایند، قادر به سخن و دفاع باشد. از این روی، مسائل علم کلام بر حسب جدید شدن معرفتها و شبهه ها، پیوسته متحول و جدید می شوند.

استاد شهید مطهری می نویسد:

(در کلام جدید، حداقل مسائل زیر مورد بحث قرار می گیرد:

أ . علل پیدایش دین از نظر روان شناسان و جامعه شناسان، مسأله فطرت، آینده دین، مهدویت در اسلام.

ب . وحی و الهام از نظر علوم روانی جدید.

ج . بررسی مجدد ادله توحید با توجه به شبهات جدید مادیین، عدل الهی و عنایت الهی.

د . بحث امامت و رهبری از جنبه اجتماعی با توجه به مسائل جدید در خصوص مدیریت و رهبری و با توجه به

جنبه معنوی امامت و انسان کامل در هر زمان.

هـ . مسایل خاص حضرت رسول و قرآن باتوجه به شبهات جدید.)²⁹

استاد شهید، از معدود حکیمان حوزه معاصر است که بیشترین تلاشها را در تبیین و پاسخ گویی به مسائل جدید کلامی انجام داده است، از جمله: نگاشتن کتابهایی چون: حقوق زن در اسلام، انسان کامل، انسان در قرآن، هدف زندگی، جامعه و تاریخ، تکامل اجتماعی انسان، انسان و سرنوشت، عدل الهی و....

به طور کلی مسائل جدید کلامی، از دو راه به قلمرو کلام راه یافته اند:

* از راه علوم و معرفت شناسی جدید و رویاروییهای آن با دین و معارف دینی.

* از راه کاوشهای فلسفی درباره دین (فلسفه دین) .

از این دوچشم انداز چهره جدید کلام و برخی مسائل آن را می بینیم

1 . مسأله انگیزی فلسفه و علم در علم کلام: تحول فلسفی و علمی، بویژه در مقوله معرفت شناسی، از آن جا آغاز

شد که برخی از فلاسفه اروپا، مانند کانت، هیوم و... ذهن انسان و معرفت انسانی را مورد نقّادی قرار دادند و از این راه یک سلسله مسائل جدید در عالم تفکر انسان پدید آوردند. و چنان که دیدیم به دنبال این تحوّل و پیدایش معرفت‌های جدید، اعتبار تفکر ارسطویی و مقوله‌ها و مفاهیم آن، که قرن‌های متمادی در حوزه معارف دینی روش تفکر شناخته می‌شد و مبنای استدلال‌های کلامی قرار داشت، زیر سؤال رفت و مقوله‌ها و مفاهیم جدیدی در مقوله معرفت مطرح شد و مکانیزم و شیوه تفکر و شناخت را تغییر داد.

این دگرگونی‌ها که با دستاوردهای علمی بسیاری همراه بود، هم ابزار معرفت شناختی را، که علم کلام بر آنها استوار بود، دگرگون کرد و هم مسائلی را آفرید که علم کلام ناگزیر از پاسخ به آنها شد. مثلاً نظریه تکامل اجتماعی و زیستی و تاریخی انسان توسط داروین در نیمه دوم قرن نوزدهم تأملاتی در عرصه اندیشه دینی و دینداری به وجود آورد که هیچ فیلسوف و متکلمی نمی‌توانست از پاسخ به آنها سرباز زند. همچنین فلسفه زبانی با شوون و آرای مختلفی که دارد، وقتی به میدان آمد، بحث‌های کلامی مهمی را پدیدآورد. شماری از فیلسوفان زبانی معتقدند که هر گزاره ای معنی دار نیست. معنی داری به بخش خاصی از گزاره‌ها اختصاص دارد. برابر این رأی، پیش از این که وارد نفی و اثبات عقیده دینی بشویم، باید از معنی داشتن گزاره‌ها بحث کنیم.

اینان می‌گویند اندیشه‌های دینی بی‌معنایند و از این جا خواسته اند ریشه دین را بزنند؛ زیرا به نظر اینان: آن که می‌گوید (خدا هست) و دیگری که می‌گوید (خدا نیست)، هر دو حرف بی‌معنا می‌زنند، نه این که یکی راست می‌گوید و دیگری دروغ، تا گفته شود در این تناقض ناگزیر یکی بر حق است. با مطرح شدن بحث معنی داری در قضایای دینی، متکلم وظیفه پیدا می‌کند که درباره معیار معنی داری بحث کند، تا بتواند ثابت کند که سخنانش معنی دار است و بعد ثابت کند علاوه بر معنی داری، درست هم هستند. بعضی از اساتید، که سعی در تنظیم دقیق مباحث جدید کلامی کرده اند، این مباحث را در پانزده عنوان کلی مشخص کرده اند:

1. انسان شناسی.
2. تعریف دین.
3. منشاء دین.
4. انتظار بشر از دین.
5. صدف و گوهر دین.
6. زبان دین.
7. علم و دین.
8. تحقق پذیری در دین.
9. دعاوی صدق انحصاری ادیان.
10. ماهیت ایمان و توبه.
11. صفات خداوند.
12. ادله عدم اعتقاد به خدا.
13. مسأله شر.

14 . ادله اعتقاد به خداوند.

15 . وجود و تجرّد نفس. 30

2 . فلسفه دین: فلسفه دین، بسان فلسفه تاریخ، فلسفه علم و... از شاخه های فلسفه است. همان گونه که در پرتو فلسفه تاریخ، تاریخ را بهتر می توان فهمید، در پرتو فلسفه علم، علم را، در پرتو فلسفه دین نیز، حدود حقایق و واقعیات و نهادها و ارزشها ودعاوی دین بهتر روشن می شود.

تعریف ساده فلسفه دین عبارت است از اطلاق روش تحلیلی - انتقادی فلسفی در ارزیابی و ژرف کاوی مبانی و مسائل دین و مقوله های وابسته به آن. مثلاً در بخشی از فلسفه دین، به بحث از حقیقت و حقایق خود دین و ارزیابی دلیلهای فلسفی اثبات وجود خداوند، پرداخته می شود.

در تاریخ فلسفه و کلام اسلامی بسیاری از فلاسفه در مقوله های فلسفه دین، به شیوه فلسفه دین بحث و اندیشه کرده اند: فارابی، درباره معجزه و نبوت و ابن سینا در شرح دلیلهای اثبات وجود خداوند و توجیه کرامات و خوارق عادات.

امام محمد غزالی در بعضی آثارش از جمله در زندگی نامه فکری اش: المنقذ من الضلال، به شیوه فلسفه دین به بحث می پردازد. از جمله اسناد کهن فلسفه دین در اسلام، کتاب موجز: فصل المقال فی ما بین الحکمة والشریعة من الإِتصال (سخن قاطع در باب پیوستگی فلسفه و دین) اثر ابن رشد (م: 595 هـ. ق.) است. پاره ای از مباحث و مسایل مشهور فلسفه دین، از این قرار است:

1 . بررسی اعتبار معرفت دینی.

2 . بحث درباره خداوند و بررسی دلیلهای اثبات یا انکار وجود او.

3 . مسأله صفات الهی.

4 . مسأله عدل الهی.

5 . جاودانگی روح.

6 . اختیار بشر.

7 . رابطه بشر با خداوند.

8 . ارزیابی نبوت.

9 . ارزیابی شهود عرفانی.

10 . ارزیابی و نقّادی وحی و الهام.

11 . بحث درباره معجزه و کرامات و خوارق عادات.

12 . ارزیابی شعائر و آداب و آیینهای دینی.

13 . بحث در مبدأ هستی و منشأ کیهان و اهداف غایی و سیر و مصیر کیهان.

14 . معنای حیات بشر و نظایر آن.

از فایده های فلسفه دین، این است که جلو اندیشه های افراطی و تفریطی را می گیرد و نشان می دهد اگر پنج دلیل معروف قدیس توماس اکوئیناس، در اثبات وجود باری، اتقان نهایی فلسفی نداشته باشد، باید جست وجو کرد که رخنه هایش در کجا، یا از کجاست و دست آخر، اگر همه دلیلهای فلسفی اثبات وجود خداوند (چنان که کانت و بسیاری از فلاسفه دیگر می گویند) بی اعتبار باشد، می توان گفت بدا به حال این دلیلهای، نه این که بی محابا در وجود خداوند شک کنیم.

فایده دیگر این که معلوم می دارد دین و گرایش دینی، صرفاً یک گرایش عاطفی، یا ناشی از عادت و تربیت (نظیر زبان آموزی یا آموختن سایر رفتارهای اجتماعی) نیست، بلکه بُن و بنیاد متافیزیکی عمیقی دارد. فایده های فلسفه دین، بیش از فایده های فلسفه مطلق است؛ چه حوزه آن، محدودتر و نتایج آن روشن تر و تأثیر آن در زندگی انسان مستقیم تر است. 31

اگر می بینیم پاره ای از مسائل کلام جدید که پیشتر بر شمردیم، بر پاره ای مسائل فلسفه دین، برابری دارند، بدین جهت است که مسائل و مباحثی که امروز در جامعه ما به عنوان کلام جدید تدریس و مطرح می شود، در حقیقت آمیزه ای از این دوست.

به هر روی، اکنون ما در علم کلام، با مسائل جدید بسیاری از این دست رویا روی هستیم. چه بخواهیم یا نخواهیم، موج این مسائل گریبان دینداری در جامعه ما را نیز خواهد گرفت، بلکه هم اینک گرفته است. موضع درست و منطقی گرفتن، تنها چیزی است که می تواند کارساز باشد. به گفته سعدی:

دلایل قوی باید و معنوی

نه رگهای گردن به حجت قوی

نخستین شرط، آشنایی و شناخت همه جانبه این اندیشه و مسائل است و فرهنگی که آنها را پدید آورده است. همان گونه که فلسفه یونان، در ابتدای ورود به حوزه اسلامی، در مجموع بیش از دویست مسأله نبود، فلاسفه اسلامی آن را تا اندازه ای جلو بردند که بیش از هفتصد مسأله شد و حتی بسیاری اصول و مبانی و راههای استدلال آن را تغییر دادند و فلسفه ای نو به وجود آوردند. اکنون همین موضع را در فضایی سالم و علمی، می توان با اندیشه ها و مسائل جدید داشت. منصفانه نظریه ها و مسائل درخور جذب کردند و به نادرستها پاسخ داده و دفع شوند. مباد که کسی نا آشنایی با این مسائل را در پشت سپر پرخاش و آشوب پنهان کند؛ چرا که این سپر بسیار کم مقاومت و شکننده است. در این خصوص، مقام معظم رهبری می گوید:

(وقتی کسی در جامعه ما گستاخی کرد و یک شبهه را به صدای بلند گفت، به جای این که ناگهان از ده نفر صدایی بلند بشود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی می شویم و دعوا و جنجال می کنیم، در حالی که اگر دست ما پُر بود، چرا دعوا کنیم؟

یک نفر مقاله ای می نویسد... آن گاه بلافاصله، ده، بیست مقاله و یا صدمقاله از حوزه علمیه قم بیرون می آید و در هر روزنامه و مجله ای جوابش داده می شود.

برای کسی که عصبانی بشود، جایی باقی نمی ماند. چرا عصبانی بشویم؟ حیف نیست که حوزه اسلام و این دین منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید. یک دروغ هم رویش بگذارند و بگویند شما اهل تکفیرید.) 32

البته باید توجه داشت که ارباب در برابر اندیشه ها و مبنا قرار دادن دریافتهای عقل غربی، در سخنها و نوشتارها، بی آن که عمل جذب و دفع به درستی انجام گیرد، جز غلتیدن در فرهنگ و تفکری که غرب اینک شدیدترین صورت آن را پشت سر می گذارد، نتیجه دیگری نخواهد داشت. همچنان که سستیها، رختها، عقب ماندگیها و بی دردیها و خلاصه درگیر نشدن با این اندیشه ها، به هر دلیلی، افکار جامعه ما را در برابر این موج بی دفاع خواهد گذاشت.

بنابراین، تبادل نظر در این عرصه ها، به همان اندازه که حسّاس و پیچیده می نماید، ضروری و ناگزیر به نظر می رسد. بویژه فضیله جوانِ حوزه که با نسل جدید رو به رویند، بیش از دیگران نیازمند جست وجو و شایسته محرم شدن با این رازهایند.

در پی رویکرد به این گونه مباحث، اگر چه ممکن است شماری بلغزند و یا اعتقاد بشویند، ولی به حتم، تحمّل و ظرفیت در برابر طوفانهای گوناگون گمانها و تردیدها، نتایجی شیرین به بار می آورد.

در مراحل نخستین، درون آدمی از این طوفانها و موجها می هراسد، اما هر اندازه در برابر آنها مقاومت بورزد و ظرفیت نشان بدهد، بر قدرت تحقیق و فراگیری و ابتکار و نوآوریهای او افزوده می شود. هزاران ابن سیناها، فارابیها، ابن رشد، ابوریحانها، خواجه نصیرها و صدراها از همین اقیانوس پرتلاطم و طوفانزای معرفت و اندیشه ها گذشته اند. امروز نیز رشد و بالندگی معرفت دینی، همین را اقتضا می کند.

پی نوشت ها :

- 1 . (منشور ولایت) ، سخنرانی مقام معظم رهبری، در مدرسه فیضیه، آذرماه 1374.
- 2 . (مجموعه آثار) ، استاد شهید مطهری، ج1، انسان و سرنوشت 375/ - 376.
- 3 . (منشور ولایت) .
- 4 . (انسان تک ساحتی) ، اریک فرم، ترجمه اکبر تبریزی 14/ - 15، انتشارات کتاب بجهت.
- 5 . (تاریخ فلسفه غرب) ، برتراند راسل، ج. 749/2
- 6 . (الملل والنحل) ، شهرستانی، ج 45/1، دارالمعرفة، بیروت.
- 7 . مجله (کیان) ، شماره 10، مقاله (نقد تفکر سنتی در کلام اسلامی) ، محمد مجتهد شبستری 8/.
- 8 . (کیهان اندیشه) ، شماره 57، مقاله (جایگاه عقل و وحی در تفکر پل تیلیخ) ، حسین نوروزی تیمور لویی 131/.
- 9 . (فلسفه اخلاق) ، استاد شهید مطهری 226/ صدرا.
- 10 . (اعتراف) لئون تولستوی، ترجمه هوشمند فتح اعظم 71/.
- 11 . (همان مدرک) 76/.
- 12 . این رساله توسط استاد بدیع الزمان فروزانفر با عنوان (زنده بیدار) ترجمه شده است.
- 13 . (یاداشتها و اندیشه ها) ، دکتر عبدالحسین زرین کوب 129/، جاویدان، تهران.
- 14 . (قصه های استاد) ، سید جمال الدین اسدآبادی، به کوشش ابوالفضل قاسمی، توس، تهران.
- 15 . (99 رمان برگزیده معاصر) ، آنتونی برجس، ترجمه صفدر تقی زاده 6/.
- 16 . (همان مدرک) .
- 17 . (هنر چیست؟) ، لئون تولستوی، ترجمه کاوه دهگان 57/ - 59، امیرکبیر.
- 18 . (99 رمان برگزیده معاصر) 1/.
- 19 . (علل گرایش به مادیگری) ، استاد شهید مطهری 87/، صدرا.
- 20 . (اصول فلسفه و روش رئالیسم) ، علامه طباطبایی، مقدمه و پاورقی استاد شهید مطهری، ج. 12/1
- 21 . برای تفصیل این مطالب ر . ک به: (نهاد ناآرام جهان) ، دکتر عبدالکریم سروش، قلم، تهران.
- 22 . (سیر حکمت در اروپا) ، محمد علی فروغی، ج 207/1، زوّار، تهران.

- 23 . (مجله کیهان اندیشه) ، شماره 9/57
- 24 . (اعتراف) 11/.
- 25 . (واژه نامه ادیان) ، دکتر عبدالرحیم گواهی، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی 48/ و 53، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- 26 . (سیر حکمت در اروپا) ، ج1/109، 131؛ ج2/12 و 147.
- 27 . (همان مدرک) ، ج1/109 و 133.
- 28 . (قبض و بسط تئوریک شریعت) ، دکتر عبدالکریم سروش 12/ - 13. مؤسسه فرهنگی صراط.
- 29 . (پیرامون جمهوری اسلامی) ، استاد شهید مطهری 38/.
- 30 . (مجله تخصصی کلام اسلامی) شماره مسلسل 73/10، به نقل از (دروس کلام جدید) استاد ملکیان، دانشگاه تربیت مدرس سال 70 - 71.
- 31 . (سیر بی سلوک) 171/ - 181.
- 32 . (منشور ولایت) .